

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
بحث در این استدلال بود برای عدم صحت بیع فضولی وقتی فضولی برای خودش معامله کرده باشد که این
استدلال ناظر به طرف مجیز هست. خلافاً ل آن استدلال که به خود بایع ناظر بود. این استدلال می گوید که
مجیز چه چیزی را می خواهد اجازه کند؟ اگر ما انشاء الفضول و قصده الفضول را بخواهد امضاء کند این که با
حقیقت معاوضه سازگار نیست، با حقیقت بیع سازگار نیست. چون آن چیزی را که بایع انشاء کرده و قصد کرده
است این است که مثنی به کیس مشتری برود و ثمن به کیس فضول بیاید. اگر مالک و اصیل همین را بخواهد
اجازه کند و بخواهد مفادش این باشد این را اجازه کند این که معقول نیست. چون معقول نیست که معوض از
کیس کسی خارج بشود و عوض به کیس دیگری برود. معوض از کیس آقای اصیل برود ولی عوض که ثمن
است به کیس دیگری که فضول باشد داخل بشود این با حقیقت معاوضه سازگار نیست با حقیقت بیع سازگار
نیست. علاوه بر این که این خلاف آن ما یقصد الاصل نیست. می خواهد اجازه کند که این معامله درست
بشود برای خودش نه برای او. پس اگر این باشد هم معقول نیست و هم این که خلاف ما یُریده المالك هست.
س: یعنی مالک واقعاً اجازه می کند برای غیر....

ج: حالا آن صورت دیگری است. حالا آن بحث آخری است. یک وقتی هم... چون دو تا مسئله ما این جا
داریم. یک مسئله این است که بیع فضولی که برای خودش انجام داده است با اجازه مالک برای خود مالک
قابل تصحیح است یا نه؟ فعلاً مسئله ای ما این است. یک مسئله ای دیگری هم داریم که بعد از ان شاء الله مطرح
می کنیم که مرحوم کاشف الغطاء مطرح فرموده این است که بله برای خودش نمی شود ولی برای ما فضول
می شود. یعنی مالک بگوید حالا که تو فروختی و فضولی کردی خب باشد مال خودت باشد و درست می شود.
این مسئله آخری که بعداً مطرح خواهد شد شیخ هم مطرح فرمودند. اما فعلاً این است که به طور عادی، مثل
جاهای دیگر، مثل صورت قبل که اصیل اجازه می کرد که معامله درست بشود و برای خودش دیگر درست
می شد این جا هم بخواهد مالک اجازه کند و برای خودش درست بشود.

س: اما اگر صحت تأهلیه بیع فضول لنفسه را بخواهد فرض کنید در فرضی که اصیل برای فضول اجازه کرده
باشد ...

ج: آن بعداً می‌آید. بله آن چیز دیگری است. مثل این است که آن‌جا گفتند مثل این که کسی بگوید این فرش من را بردار برای خودت برو بفروش. یا پول می‌دهد به او، نمی‌بخشد به او، می‌گوید با این پول بردار برای خودت یک چیزی بخر. ایشان گفته مثل آن‌جا می‌ماند و درستش کرده، بحث آن بعداً می‌آید.

س: حاج آقا؟؟؟ تعبیر ذکرُوا دارد.

ج: خب بله بعضی از... این ذکرُوا که می‌فرمایید سه نفر که باشند ذکرُوا درست است. حالا ایشان بعداً نقل می‌کند که کاشف الغطاء فرموده درست است بعضی اجلاء تلامذهای ایشان هم با ایشان موافقت کردند. حالا آن یک استثنائی است از این ذکرُوا، الا فلانی و فلانی. ممکن است در آن‌جا.

و اگر بخواهد نه، اجازه کند این که این مبیع بشود ملک مشتری و آن ثمن بشود ملک خودش که بایع است یعنی مالک اصلی است. خب این لم یُنشأ. این را که انشاء نکرده آقای فضول. پس ما انشاء الفضول و قصده، این بخواهد آن را اجازه بکند هم معقول نیست چون با آن معاوضه تحقق پیدا نمی‌کند. و بیع معاوضه است و هم خلاف مراد خودش هست. و اگر بخواهد برای خودش بگوید که نه من اجازه کردم به این نحو که آن ثمن در ملک خودم وارد بشود این هم که لم یُنشأ الفضول.

پس بنابراین محلی برای اجازه تصور نمی‌شود تا شما بگویید بیع فضولی در این صورت قابل تصحیح است با اجازه‌ی لاحق. این اشکال و استدلال دیگر برای بطلان بیع فضولی در این صورت.

از این شبهه به وجوهی تخلص خواستند بفرمایند بزرگان، خب بعضی از آن‌ها بیان شد. وجه دیگری که به آن تخلص کردند و خود شیخ رضوان‌الله علیه هم به این نحو می‌خواهند تخلص بکنند این است که ما باید تحلیل کنیم ببینیم این که می‌گویند بیع لنفسه می‌کند یعنی چی؟ فضول برای خودش می‌فروشد، لنفسه می‌فروشد معنای آن چیست؟ معنای آن این است که این لنفسه مأخوذ در حقیقت معامله و بیع است و معامله متقوم به اوست یا نه ما این‌جا دو چیز داریم؟ یک این که بیع‌کننده و متعاملین، آن چیزی را که انشاء می‌کنند این است که مثلاً این مبیع ملک مشتری باشد در قبال آن عوض، همین. که این تعبیر شیخ است که ما بیع را چی معنا کردیم؟ تملیک عین بعوض. این بایع سواءً کان اصیلاً أو فضولاً، هر کسی که می‌خواهد باشد توی انشاء خودش می‌آید چه چیزی را انشاء می‌کند؟ چه چیزی را قصد می‌کند؟ قصد می‌کند که این متاع مال مشتری باشد در مقابل و در عوض آن متاع دیگر، آن پول، آن شیء. اما حالا این عوض‌ها کجا می‌خواهد برود، این توی آن انشاء امر اول نیست.

امر دوم در این موارد این است که خب حالا این تملیک شد در مقابل آن عوض به مقتضای این معاوضه، پس آن عوض قهراً باید کجا قرار بگیرد؟ به آن کسی که معوض از کیسه‌ی او خارج شده. و چون آقای فضول به ادعا خودش را مالک می‌پندارد، خودش را مالک قرار داده، خودش را مسلط قرار داده فلذا می‌گوید که حالا

پس مال من هست. پس این که می گویم لنفسه فروخته به لحاظ آن ادعای بعدی است آن کار دومی است. ولی در کار اول، آن چیز اولی که از او سر می زند در آن نه، اصلاً من و او و شخص دیگر آن جا ملحوظ نظر نیست. بنابراین مستدل اشتباه از این جا برای او رخ داده که خیال کرده که این که از کیس کی باید خارج بشود و به کیس کی باید داخل بشود این داخل در مفهوم معاوضه و بیع است. و حال این که این چنین نیست ما این جا دو تا امر جدای از هم داریم. یک چیزی مباشرةً و ابتداءً انشاء می شود آن چیزی که انشاء می شود حالا یک اقتضائاتی دارد. اقتضای آن این است که آن عوض داخل بشود در ملک کسی که معوض از ملک او خارج شده است. و معوض داخل در ملک کسی بشود که عوض از ملک او خارج شده است. این ها لازمه ی آن هست نه این که خودش باشد. مثلاً فرض کنید توی عرف از این چیزها خیلی داریم که یک اموری لازمه ی یک چیز است. نه این که ما یُتَقَوّم به است. می گوید آقا آقای خرج دارد. آقای خرج دارد معنای آن این نیست که اگر گفتند تو آقا هستی تو رئیس هستی یعنی این که تو کسی هستی که باید خرج کنی، این داخل آن هست. توی مفهوم آن... نه. تو آقای، تو مرجع هستی، تو صاحب منصب هستی، همین. منتها آن یک لوازمی دارد. وقتی که آقا شدی پول باید خرج کنی. و آن لازمه ی آقای است. این جا هم همین جور هست. وقتی این متاع تملیک شد در مقابل آن عوض، خب لازمه ی آن این است که آن عوض برود در کیسه ی مالک اصیل نه توی کیسه ی فضولی. ولی فضولی چون خودش را به ادعای خودش می گوید که من مالک هستم پس می گوید توی کیسه ی من آمده به غلط. بخاطر این ادعا.

پس بنابراین ببینید این جور اگر ما تحلیل کردیم و مسئله را این جور قرار دادیم هم شبهه ی قبل، استدلال قبل جواب داده می شود که در آن جا گفته می شد که آخر چه جور انقذاح داعی در نفسش می شود این مبادی چطور در نفس او حاصل می شود که چنین انشائی را بکند؟ این که می گوید این شدنی نیست چیزی که شدنی نیست من چطور دارم انشاء می کنم آن را؟ نه آن چیزی که انشاء می خواهد بکند همین است این ملک آن باشد در مقابل او. این که اشکالی ندارد.

س: اگر می انداخت توی دریا هم باز هم بیع محقق می شد؟

ج: چرا؟

س: ???

ج: نه تملیک بشود به زید. نه توی دریا، بله اگر شما بگویید تملیک به دریا اشکالی ندارد خب بله. تملیک به دریا می کند. شخصیت حقوقی مثلاً. مثل شخصیت های حقوقی تملیک مسجد می کند. تملیک به کنیسه می کند تملیک به یک شرکت می کند تملیک به یک صندوق می کند، صندوق قرض الحسنه می کند این ها اشکالی ندارد. اما تملیک به دریا عرفیت ندارد. و الا حالا بله تملیک به دریا هم بکند همین است.

س: وقتی این انطباق شرعاً معتبر نیست و اثری بر آن مترتب نمی‌شود دوباره چه‌جوری؟؟

ج: پس نسبت به اولی چه‌طور است؟

س:؟؟؟

ج: پس قصدش که متمشی می‌شود. چرا؟ می‌گوید این که اشکالی ندارد من این قصد را می‌کنم بعد خودش چون ادعا می‌کند می‌گوید خیلی خب ما این کار را می‌کنیم دیگر.

هم اشکال مجیز برطرف شد. مجیز چه چیزی را می‌خواست اجازه کند انفاذ کند؟ آن اولی را. همین که این متاع ملک او باشد در مقابل این عوض. بعد اصیل بیاید خودش بعد از این که اجازه کرد می‌گوید خب مقتضای آن چه می‌شود؟ مقتضای آن این می‌شود که آن عوض بیاید توی ملک من. این که آن عوض بیاید توی ملک من این لازمه و مقتضای آن مُنشأ هست نه این که جزو آن مُنشأ باشد. نه مأخوذ در آن مُنشأ باشد.

س: مشکل قصد حل نشد.

ج: حل شد دیگر.

س: نه اگر مشکل قصد این بود که من با توجه به این که می‌دانم شرعاً من نمی‌توانم مال دیگری را برای خودم بفروشم چه‌طور دارم می‌فروشم؟ در ادامه‌ی ماجرا این اشکال وجود دارد.

ج: نه.

س: من که می‌دانم این انطباق بلا اثر هست در شریعت چه‌جوری منطبق می‌کنم.

ج: من....

س: همین را می‌خواستم عرض بکنم اگر می‌خواهد به شرع کاری نداشته باشد از بدو امر می‌گوید که من به شرع کاری نداریم شرع بگوید مال دیگری را برای خودت نفروش، من می‌فروشم. اگر بخواهم به شرع کاری نداشته باشم. اگر بخواهیم داشته باشیم باز این انطباق مشکل ایجاد می‌شود. چون می‌دانیم این انطباق بلا اثر هست شرعاً.

ج: بلا اثر درست است ولی صحبت بر سر این است که انشاء نکرده.

س: باشد توی انشاء مشکل حل شد.؟؟؟

ج: باشد حل شد. همین که توی انشاء حل شد همین که توی انشاء شما قبول کردید که حل شد و این می‌تواند انشاء کند اشکال دو جا برطرف شد. یکی این که او می‌گفت اصلاً انشاء ممکن نیست شما می‌گویید انشاء که کرد حل شد. از یک طرف می‌گفتید اجازه ممکن نیست آخر اجازه به چی بخورد؟ حل شد.

س: نه من می‌خواهم ریشه‌یابی بکنیم ببینیم مشکل قصد پس چی شد؟ درست است که مشکل قصد در ناحیه‌ی انشاء حل شد ولی مشکل قصد در ناحیه‌ی انطباق که حل نشد اگر راه حل ایشان این است که دیگر به شرع کاری ندارم پس از اول همین را می‌گفت.

ج: نه مشکل آن هم حل می‌شود.

ببینید به یک قصد ناروایی می‌گویید ببینید توی عرف و توی شرع که درست است که من تملیک کنم این را به عوض، همه قبول می‌کنند می‌گویند این کار درستی است. من می‌آیم این را انشاء می‌کنم این را که انشاء کردم بعد یک سوء استفاده از آن می‌کنم این انشاء که شد بعد حالا یک سوء استفاده می‌کنم می‌گویم من مالک هستم پس آن ملک من است.

س: عرض من این است که به نحو کلی کبرای کلی؟؟؟

ج: بابا این که مانع از آن انشاء نمی‌شود که.

س: می‌دانم این کبرای کلی را قبول دارید یا ندارید به هر حال؟

ج: چه کبرایی؟

س: این که قصد آنچه که در شریعت معتبر نیست را می‌توانم بکنم یا نمی‌توانم؟

ج: نه نمی‌توانم.

س: خب اگر نمی‌توانم در انطباق آن هم با مشکل بر می‌خورم.

ج: نه این که معتبر است در شرع.

س: چه معتبری؟

ج: عجب. بابا تطبیق آن معتبر نیست. این انشاء ...

س: وقتی که معتبر نیست چه‌طور قصد می‌کنم؟ اگر می‌فرمایید قصد آنچه که در شریعت معتبر نیست تکویناً متمشی نمی‌شود خب در بقیه‌ی آن هم متمشی نمی‌شود. اگر بگویید متمشی می‌شود از بدو امر این را بگویید. اشکال واضحی هست به نظر من.

ج: آن که گفتیم متمشی نمی‌شود بخاطر بود که آن می‌بیند این اصلاً تحقق پیدا نمی‌کند. این تحقق پیدا نمی‌کند.

س: در ناحیه‌ی شرع.

ج: نه اصلاً تحقق پیدا نمی‌کند. نه در عرف و نه در شرع و نه در هیچ‌جا. در هیچ‌جا تحقق پیدا نمی‌کند اما این که این انشاء هم در شرع و هم در عرف تحقق پیدا می‌کند، این انشاء هم در شرع و هم در عرف تحقق پیدا می‌کند. بخصوص اگر مسئله بلد باشد می‌گوید حالا ما این انشاء را می‌کنیم. ما ادعا داریم می‌کنیم حالا یک روزی هم اگر آن فهمید ما توبه کردم ممکن است که قبول بکند. می‌تواند قبول کند همین درست بشود. این جای آن که

اشکالی ندارد می‌گوید بابا این که کسی اشکال در آن نمی‌کند من این را غصب می‌کنم. من می‌گویم الان ملکتک هذا بهذا جداً. می‌گویم این را تملیک به توی مشتری کردم در مقابل آن پولت یا در مقابل آن متاعت. توی این دیگه هیچی نیست، برای من، برای آن نیست. این که برای او می‌شود ثمن، می‌شود مالک متاع و مبیع که فروخته. ثمن می‌شود مال او و این مبیع می‌شود مال مشتری، این از لوازم آن هست که دیگر این می‌شود داخل در ملک او می‌شود.

پس بنابراین مرحوم شیخ اعظم قدس سره فرموده است که «أنّ البایع الفضولی إنّما قصد تملیک المثلث للمشتري بإداء الثمن و أمّا كون الثمن مالاً له أو لغيره» این «فایجاب البیع ساکت عنه» این توی ایجاب نیفتاده توی ایجاب فقط همان افتاده بوده که این مال او در مقابل او. «فیرجع فيه الى ما يقتضيه مفهوم المعاوضة» یا «فیرجع فيه» این چیزی که خود انشاء از آن ساکت است برای روشن شدن حال آن یرجع به مقتضای این کار حالا. می‌گوید مقتضای این انشاء حالا چه می‌شود؟ مقتضای انشاء این می‌شود «الی ما يقتضيه مفهوم المعاوضة من دخول العوض فی ملک مالک المعوّض تحقیقاً لمعنی المعاوضة و المبادلة» آن وقت «و حیث إنّ البایع یملک المثلث بانیاً علی تملّک» این آقای فضول، این بایع انشاء تملیک می‌کند این مثلث را بانیاً علی تملّک. بر اساس خودشان که ابتدا چکار می‌کند آقای فضول؟ می‌گوید که من مالک هستم. ادعای مالکیت می‌کند مثل ادعاهای سکاکی و فلان که در آن جا بود. خودش را مالک می‌پندارد حالا که مالک پنداشت می‌آید چکار می‌کند. می‌آید تملیک می‌کند «و حیث إنّ البایع» این بایع فضول یعنی، «یملک المثلث بانیاً علی تملّک له و تسلّطه علیه عدواناً أو اعتقاداً» عدواناً مال جایی که غاصب و این هاست اعتقاداً مال جایی که اشتباه کرده. فرش مردم را خیال کرده که مال خودش هست. این جا «لزم من ذلک بناءً علی تملّک المثلث و التسلّط علیه» لازمه‌ی این کارش این است که توی مقام تطبیق بیاید بگوید که خب من مالک ثمن شدم. من مسلّط بر ثمن شدم. «و هذا» خوب این جا را دقت کنید. «و هذا معنی قصد بیعه لنفسه» معنای این که می‌گوییم که برای خودش فروخته گفتیم باید تحلیل کنیم که یعنی چی؟ این است. معنای آن این نیست که در اصل انشاء این مأخوذ است این معنایش این است که نه توی اصل انشاء مأخوذ نیست ولی بعد از آن که آن انشاء انجام شد مقتضای آن انشاء این است که آن عوض برود توی کیس کسی که معوّض از کیس او دارد خارج می‌شود. و چون این خودش را این جور می‌پندارد می‌گوید آقا آمد توی کیسه‌ی من.

خب پس بنابراین هم شبهه‌ی این که کیف یُعقل أن ینقدح فی نفسه ارادة الانشاء با این که می‌گوییم، خب چون این که مشکلی ندارد که. هم این که مجیز احد المحذورین گفتیم در مجیز است اگر بیاید آن جوری انشاء کند اشکال داشت، آن جوری بیاید بخواهد ما أنشئه الفضول را امضاء کند که این خلاف عقل است خلاف معنای معاهده و معاوضه است و خلاف مرادش هست. اگر بخواهد نه انشاء کند و اجازه کند که این ثمن در ملک

خودش واقع بشود این که آن را انشاء نکرده. این هم برطرف شد. حتی نسبت به اصیل چی هست؟ اصیل وقتی گفت که من أجزتُ، یعنی آن معامله را، یعنی آن انشاء اول را، من آن انشاء اول را تنفیذ کردم آن درست است آن سر جای خودش هست. خب حالا که آن سر جای خودش شد مقتضای آن خود به خود این است که آن ثمن برود توی ملک مالک اصیل، من هم که مالک اصیل هستم که اجازه کردم خب می آید توی ملک من.

س: کسی که علم دارد که این مقتضا هم خلاف واقع است چه طور می تواند باز قصد انشاء بکند؟
ج: کدام مقتضا؟ مقتضا که خلاف واقع نیست. مقتضا این است که این برود توی ملک آن کسی که مثنی از او خارج شده. مقتضای آن این است این تطبیق بی خودی دارد می کند به خودش.

س: چه دلیلی داریم که مقتضا هست جزء نیست؟

ج: دلیل وجدان هست. که در معنای بیع ... مگر این چیزها خوابیده. توی معنای بیع همین خوابیده که تملیک به عوض. یا به تعبیر مثلاً فرض کنید که محقق خوئی، که محقق خوئی هم در حقیقت همین جواب را ... این جواب از شیخ اعظم است منتها حالا آن ها گاهی با یک ادبیات دیگری، با یک بیان دیگری گفتند، باز آن ها هم جدا کردند یعنی خواستند مقام مقتضا را با مقام مُنشأ را جدا کنند از هم دیگر. و همه ی این ها جامع این جواب این است که این دو تا را ما از هم جدا کنیم. ایشان هم فرموده که آقا بیع چی هست؟ بیع عبارت است از تبادل این دو شیء در حیث اضافه ی مالکیت. یعنی چی؟ یعنی من این مثنی الان اضافه به من داشت من این اضافه را می خواهم تبدیل کنم و آن پولی را که اضافه به آن آقای مشتری داشت می خواهم تبدیلیش کنم. پس بنابراین وقتی که می گوید بعث، یعنی بَدَلْتُ الاضافهَ المالکیهَ بین این متاع و آن اضافه ی مالکیه ی بین آن ثمن. من این ها را بَدَلْتُ. خب حالا بَدَلْتُ، مبدلُ الیه آن کی هست؟ آن کسی که طرف این ها قرار می گیرد کی هست؟ آن دیگر توی آن انشاء نخوابیده. آن دیگر به مقتضای آن هست.

خب ولی فرمایش آقای خوئی که فرمودند این است یا این؟ که طبعاً لَ آقای نائینی شاید فرمودند این است که ما بیع را به معنای تبدیل این چیز نمی فهمیم از آن. عرفیت ندارد این ساخته و پرداخته ی ذهن است. و الا عرف نمی گوید معنای عرف یعنی این. حالا اگر توی عرف بگویند من اضافه ی این کتاب را به خودم تبدیل کردم به اضافه ی شما به آن پول، می گویند آقا چی می گویی شما؟

س: این تحلیلش هست. و گرنه حقیقتش؟؟؟

ج: نه این را می فهمند از بیع؟ یا وقتی بیع می شود یک چنین چیزهایی هم محقق می شود؟ بله تبدیل به آن طرف اضافه هم می شود. اما آن که انشاء می شود و توجه به آن می شود و خلق دارد ابتداءً می کند آن را، آیا این است؟ نه.

س: آن معاوضه نیست؟ عوض ثمن و مثنی نیست؟

ج: نه. آن جا چون چی می گوید؟ می گوید بعتک بهذا. بهذا باء آن باء عوض است. یعنی در مقابل آن. خب حالا این مهم نیست حالا توی بحث این مسائلی که در بحث مع حقیقت بیع چی هست؟ معنای بیع چی هست؟ آن جاست.

حالا ایشان می گوید ما حقیقت بیع را که این می دانیم شیخ هم که می فرمایند ما حقیقت بیع را چه می دانیم؟ تملیک عین بعوض می دانیم. پس این درست شد.

منتها شیخ قدس سره یک حرفی دارند و آن این که ما این بیان را نمی توانیم در موردی که فضول مشتری باشد بیاوریم. آن جا را باید یک جور دیگر درستش کنیم. فضول مثلاً می آید با پول یکی دیگر فضولاً می آید به بایع می گوید تملکت هذه السیارة به این پول. این جا شیخ می فرماید که آن بیان را ما این جا نمی توانیم بگوییم. که نتیجه ی آن این باشد که آن متاع بیاید توی کیسه ی مجیز. ولی آن جا را باید این جوری درست کنیم.

ایشان می فرمایند که وقتی که می گوید این متاع را تملک کردم إشتريت یا ملکت یا ملکت یا تملکت، به این پول از چه حیث این حرف را می زند؟ به چه حیث این حرف را می زند؟ به اتکاء چه مطلبی این مطلب را انشاء می کند و می گوید؟ بخاطر این که این ملک است. ملک کی هست کاری ندارد. چون این یک ملکی است این حیثیت تقییدیه می شود برای این که بگوید با این پول را تملک کردم. چون این یک مملوک است یک ملک است. به این حیثیت. هر جا که ایشان می فرماید به حیثیت تقییدیه آمد انسان چیزی را گفت حکمی را کرد انشاء کرد در حقیقت موضوع می شود همان حیثیت تقییدیه. مثلاً اگر گفت که قلّد زیداً العالم، این جا در حقیقت موضوع عالم است. زید موضوع نیست. به حیث که اگر عالم می توانست در عالم خارج تحقق پیدا کند نه در لباس زید و نه در لباس عمرو، همین جور. خب یجب اکرامه. این حیثیت تقییدیه است. منتها این حیثیت تقییدیه چون یا در لباس این است یا در لباس آن هست می گوید زید را اکرام بکن، عمرو را اکرام بکن.

پس بنابراین این جا هم به لحاظ این که این مال مملوک است و چیزی است که با آن می شود این را عوض قرار داد در مقابل آن مثن، می آید می گوید که ملکت بهذا، تملکت بهذا و امثال این. خب این جا آن صاحب پول که بعداً می آید می گوید أجزت، آن که کاری نداشت به این که مالک کی هست؟ این حیثیت تقییدیه روی من هست یا روی آن هست؟ یا روی آن هست؟ آن حیثیت تقییدیه باعث شده بود که این عوض قرار بگیرد. بلحاظ آن حیثیت تقییدیه عوض قرار گرفته بود. خب حالا پس بنابراین اصیل می آید می تواند اجازه بکند. اجازه که کرد قهراً لازمه ی او این است که این حیثیت تقییدیه منطبق بر کی هست؟ به این اصیل است. پس بنابراین اصیل می تواند مالک آن مثن بشود در مقابل آن ثمنی که از کیسه ی او خارج شده است.

پس بنابراین مرحوم شیخ اعظم قدس سره از این راه اشکال را حل کردند هم در مقام اول و هم در مقام ثانی اشکال حل می شود با این بیان ایشان و خصوصیت بیان ایشان هم این است که این نکته حالا باید مورد دقت

واقع بشود که ایشان می‌فرماید آن در همین جا ما باید بیان‌مان را در ناحیه‌ی مجیزی که به بایع اجازه می‌دهد که فضولی فروخته، با بیان‌مان در ناحیه‌ی مشتری‌ای که فضولاً خریده است عوض کنیم و تفاوت و تقریر داشته باشیم. به یک بیان هر دو جا را نمی‌شود درست کرد.

س: ببخشید فارق این است در وقتی که بیع انجام بده بایع ماهیتش معاوضه‌ی مالین است. و در مال نفس آن‌چه که در خارج است جا به جا می‌شود اضافه‌ی به مالک وجود ندارد که بخواهد قصدش شرط باشد که؟؟؟
ج: یعنی توی آن نیست وجود که دارد.

س: بله. اما در تملک اضافه‌ی دو تا ملک است و ملک اضافه‌ی به مالک دارد و این جا فلذا خودش را وقتی مالک پنداشته این سه تا تقییدیه؟؟؟ جا به جایی دو تا ملک است ملک هم که در آن رابطه وجود دارد. اما چون حیثیت‌شان تقییدیه است که ادعا کرده؟؟؟

ج: یعنی آن‌جایی که من تملک بیهذا از باب این است که چون مالک است. چون مالک دارد می‌گوید. مالک دارد می‌گوید آن وقت حالا بر خودش هم تطبیق می‌کند. نه چون من دارم این کار را می‌کنم. چون مالک دارد این کار را می‌کند. باز آن‌جا هم ایشان می‌خواهد یک عنوان و یک معنون، یک چیز و یک مصداق درست کند.
س:؟؟؟ در بیع اصلاً نخواهی اضافه؟؟؟

ج: این حرف ایشان است.

س: در شراء خوابیده ولی حیث آن تقییدیه است.

ج: آن وقت محقق خوئی قدس سره یک مناقشه‌ای دارند می‌گویند که نه، حرف آن‌جا این جا هم می‌آید. این‌که شیخ آن‌جا را یک جور فرمودند باید بگوییم این جا را یک جور باید بگوییم نه لزومی ندارد هر دو جا را به یک بیان می‌فرمایند که قابل تصحیح است و اشکال مرتفع می‌شود.

ان شاء الله در جلسه‌ی بعد فرمایش محقق خوئی را عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.